

گفتمان چندفرهنگی ضمنی: آیا نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر از چند فرهنگ گروهی حمایت می‌کنند؟

جرمی کیلبرت^۱

مدرس دانشگاه آلستر، ایرلند شمالی

مترجم: رحیم راستی‌تبار

چکیده

چند فرهنگ گروهی یک مفهوم نوظهور درون گفتمان حقوق بشر مبتنی بر وحدت در عین تنوع است. معمولاً این مطلب پذیرفته شده است که حقوق بشر طرفدار اختلاف و تنوع است و این مطلب در جریان همایش جهانی علیه نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌هراسی و تعصب مربوط به آن به روشنی تصدیق گردید. با این وجود، گرچه ایده چند فرهنگ گروهی در علوم سیاسی و فلسفه شرح و بسط یافته اما گفتمان حقوقی مربوط به چند فرهنگ گروهی بسیار محدود باقی مانده است. معمولاً نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر و محاکم بین‌المللی و منطقه‌ای برای استفاده از این واژه علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. یکی از دلایل آن می‌تواند فقدان یک تعریف حقوقی دقیق باشد. این مقاله قصد دارد موارد ذیل را بررسی نماید: چگونه نظام حقوق بشر از چند فرهنگ گروهی حمایت می‌کند، گرچه هیچگاه اشاره خاصی به آن نمی‌نماید؛ مشکل تعریفی و اینکه چگونه مفهوم تکثرگرایی حقوقی بر چند فرهنگ گروهی ارجحیت می‌یابد؛ فایده به رسمیت شناختن چند فرهنگ گروهی از یک منظر حقوقی.

واژگان کلیدی: چند فرهنگ گروهی، نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر، تکثرگرایی حقوقی، تنوع فرهنگی.

مقدمه

گفتمان حقوق بشر اغلب با مفهوم چند فرهنگ گروهی (Multiculturalism) پیوند خورده است. اما خود این مفهوم را در هیچ یک از اسناد بنیادین حقوق بشر؛ همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقین سال ۱۹۶۶ یا حتی کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی نمی‌توان یافت. این اسناد به مفاهیمی همچون تنوع فرهنگی، عدم تبعیض یا حقوق اقلیت‌ها اشاره می‌کنند؛ اما از چند فرهنگ گروهی سخنی به میان نمی‌آورند. علی‌رغم فقدان اشاره صریح به چند فرهنگ گروهی، اغلب نظام حقوق بشر مؤید چند فرهنگ گروهی تلقی شده و معمولاً ادعای می‌شود که حقوق بشر حامی تنوع

فرهنگی است؛ برای مثال: در کنفرانس جهانی علیه نژادپرستی، تبعیض نژادی، بیگانه‌هراسی و عدم رواداری مربوط به آن به روشنی به این امر تصریح شده است.^۲ اگر چه ایده چند فرهنگ‌گرویی، به طور گسترده در علوم سیاسی و فلسفه شرح و بسط داده شده است اما گفتمان حقوقی درباره چند فرهنگ‌گرویی همچنان محدود باقی مانده است. درباره مفهوم چند فرهنگ‌گرویی، نظریه‌های فراوانی در علوم سیاسی ارائه شده است (Kymlicka, 1995 & Taylor, 1992) اما علی‌رغم نقش محوری که حقوق در چند فرهنگ‌گرویی ایفا می‌کند، بحث حقوقی راجع به این مفهوم تقریباً وجود ندارد. معمولاً نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر و محاکم بین‌المللی و منطقه‌ای برای استفاده از اصطلاح «چند فرهنگ‌گرویی» رغبتی ندارند.

این مقاله بر آن است تا به دو مسئله عمده در خصوص رابطه بین چند فرهنگ‌گرویی و نظام حقوق بشر بپردازد. نخست بررسی خواهد شد که تا چه حد می‌توان تأیید کرد که گفتمان حقوقی حقوق بشر از چند فرهنگ‌گرویی حمایت می‌کند و دوم، چگونه نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر به طور ضمنی از یک رویکرد مبتنی بر چند فرهنگ‌گرویی حمایت کرده‌اند؟ قبل از ورود به بحث گفتمان حقوق بشر در باب چند فرهنگ‌گرویی باید خود این مفهوم مورد بحث و بررسی قرار گیرد. پارخ چند فرهنگ‌گرویی را «تنوع فرهنگی یا تفاوت‌های مبتنی بر فرهنگ» تعریف می‌کند (Parekh, 2000:3). همان طور که این نویسنده بیان می‌کند: اصطلاح «چند فرهنگی» به حقیقت تنوع فرهنگی و اصطلاح «چند فرهنگ‌گرویی» به واکنش هنجاری به این حقیقت اشاره می‌کند (Ibid: 6). این دیدگاه، اهمیت محوری چارچوب حقوقی در شکل‌گیری یک جامعه «چند فرهنگی» را برجسته می‌سازد. بیشتر جوامع، چند فرهنگی‌اند؛ بدین معنا که هیچ جامعه‌ای از نظر فرهنگی همگون نیست اما این گونه نیست که همه جوامع، رویکردی مبتنی بر چند فرهنگ‌گرویی داشته باشند؛ یعنی رویکردی مبتنی بر یک چارچوب حقوقی که از تنوع فرهنگی در درون جامعه اصلی و بزرگ حمایت کند. با توجه به این جنبه از تنوع فرهنگی است که نظام حقوق بشر نقش مهمی در بحث چند فرهنگ‌گرویی ایفا می‌کند. در این باره، در بخش نخست این مقاله، بررسی خواهد شد که تا چه اندازه نظام حقوق بشر دولت‌ها را وادار می‌کند تا یک چارچوب حقوقی به وجود آورند که از چند فرهنگ‌گرویی حمایت کند؛ یعنی قوانینی را تدوین و تصویب کنند که به طور مؤثر از تنوع فرهنگی حمایت و آن را ترویج کند. از این رو، در بخش نخست این نوشتار، گفتمان حقوق بشر درباره «حق بر متفاوت بودن» و اینکه چگونه چنین گفتمانی حمایت تلویحی از چند فرهنگ‌گرویی تلقی می‌شود، تجزیه و تحلیل خواهد شد و به بررسی ارتباط متقابل میان مفهوم

چند فرهنگ‌گروی و حق فرد برای برخورداری از فرهنگ خاص خود پرداخته و توضیح خواهد داد که چگونه نظام حقوق بشر مبتنی بر گفتمان عدم تبعیض، تساوی و حقوق فرهنگی تأیید می‌کند که هیچ سلسله مراتبی میان فرهنگ‌ها وجود ندارد و نیز از تنوع فرهنگی باید حمایت کرد. دومین بخش از این مقاله بررسی خواهد کرد که چگونه نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر سازمان ملل متحد به مفهوم چند فرهنگ‌گروی به عنوان بخشی از تعهدات حقوق بشری دولت‌ها اشاره و از آن حمایت می‌کنند. این مقاله، سیر تکاملی نهادهای ناظر بر معاهدات مختلف حقوق بشر به سوی مفهوم چند فرهنگ‌گروی و حقوق مختلفی را که لازمه چنین تحولی است، ارائه خواهد کرد. اگر چه این نهادهای ناظر بر معاهدات از اشاره به خود این مفهوم خودداری کرده‌اند اما در نهایت نشان داده می‌شود که نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر به صراحت حامی چند فرهنگ‌گروی هستند و نیز هر چند گفتمان حقوقی در باب چند فرهنگ‌گروی محدود است؛ اما رویکرد حقوقی، تعیین کننده و حیاتی است.

۱. حق برخورداری از یک فرهنگ متمایز: به رسمیت شناختن ضمنی چند فرهنگ‌گروی

مفهوم فرهنگ، پیشینه چندانی ندارد. ریشه‌های آن را می‌توانیم تا مردم‌شناسی قرن نوزدهم دنبال کنیم که در آنجا برای نخستین بار برای توصیف تفاوت‌های میان مستعمره‌نشینان و جمعیت‌های بومی به کار می‌رفت.^۳ «فرهنگ» واژه‌ای است که حامل معانی مختلفی است:

(الف) سبکی از بیان اجتماعی و هنری؛

(ب) کل الگوهای رفتاری انتقال یافته در اجتماع، باورها و ویژگی‌های یک جامعه یا جمعیت

که به ما منتقل می‌شود؛

(ج) باورهای مرسوم، شکل‌های اجتماعی و ویژگی‌های مادی یک گروه نژادی، مذهبی یا

اجتماعی.^۴

هر یک از این معانی در مواد گوناگون نظام بین‌الملل حقوق بشر منعکس شده است. از نظر حقوق بین‌الملل، عموماً پذیرفته شده است که ماهیت دوگانه‌ای برای حقوق فرهنگی وجود دارد.^۵ حقوق فرهنگی هم از حیث هنرها و علوم و هم از حیث احترام به تفاوت‌های فرهنگی در نظر گرفته می‌شود.^۶ یک فرهنگ - هر چند از راه الگوهای مختلف گفتاری و عملی ابراز می‌شود - عمدتاً ناآگاهانه است مگر اینکه در معرض فرهنگ‌های دیگر قرار گیرد. در این معنا، هویت فرهنگی معمولاً در برابر و یا در مواجهه با فرهنگ‌های دیگر تعریف می‌شود. در این مواجهه عمدتاً ناآگاهانه، حقوق بشر با مفهوم تساوی، تنوع فرهنگی و چند فرهنگ‌گروی ایفای نقش می‌کند. از

این رو، چند بحث درباره این مفهوم صورت گرفته اما اذعان شده است که از یک منظر حقوقی، فرهنگ راهی برای صحبت دربارهٔ هویت‌های جمعی است.^۷ به بیان عینی، نظام حقوق بشر، حقوق فرهنگی را به سوی مفهوم «حق هر کس برای برخورداری از فرهنگ خاص خود» توسعه داده است (Krause and Rosas, 1995: 63-77).^۸

از لحاظ تاریخی، در قبال توسعه حقوق فرهنگی مقاومت‌هایی صورت گرفته است. حقوق بین‌الملل مدت‌ها است که به عنوان ابزاری برای تحمیل ارزش‌های غرب و استعمار سایر فرهنگ‌ها تلقی شده است. ایدئال دولت مدرن بر مفهوم یک ملت به لحاظ فرهنگی همگون استوار است. فیلسوفان سیاستمدار قرن هیجدهم یک ملت را به عنوان جامعه‌ای تلقی می‌کردند که یک خیر همگانی تلویحی و گروهی از سنت‌ها و نهادهای مشترکی که یک فرهنگ غالب را تشکیل می‌دهد، آنها را به هم پیوند می‌دهد.^۹ دیدگاه عمومی این‌گونه بود که اگر کسانی در چنین فرهنگ مشترکی سهم نیستند، باید به تدریج در جامعه غالب جذب شوند. همان‌طور که کوپر^{۱۰} خاطر نشان می‌سازد: «از نظر عصر روشنفکری، تمدن درگیر مبارزه بزرگی بود تا بر مقاومت فرهنگ‌های سنتی حاوی خرافات، تعصبات غیر عقلانی و وفاداری‌های سخت به حاکمان بدبین غلبه کند» (Kuper, 2000: supra note 9). از چنین منظری، حقوق بین‌الملل به عنوان «ابزاری» برای جذب اقلیت‌ها و فرهنگ‌های بومی و در نتیجه نابودی آنها مورد استفاده قرار می‌گرفت.^{۱۱} حقوق بین‌الملل از واژه‌هایی نظیر «وحشی‌ها» و «تمدن» استفاده می‌کرد و با انجام این کار ابزاری برای این ایده شد که «فرهنگ»، سهم «ملل متمدن» است نه سهم به اصطلاح «وحشی‌ها». اگرچه هنوز چنین جانبداری در مفاد حقوق بین‌الملل مشهود است (منشور سازمان ملل به حقوق «ملل متمدن» اشاره می‌کند) اما حقوق بین‌الملل معاصر بر اصل مساوات میان همه فرهنگ‌های مختلف مبتنی است. به بیان دقیق‌تر، گفتمان نظام حقوق بشر این دیدگاه را اتخاذ کرده است که همه فرهنگ‌ها برابرند و باید با آنها به طور یکسان برخورد شود.

در زمان تهیه پیش‌نویس نخستین اسناد حقوق بشر در مورد به رسمیت شناختن نهایی حقوق فرهنگی بر اساس تقسیم شرق - غرب و بر اساس حقوق جمعی بحث‌هایی صورت پذیرفت.^{۱۲} با این وجود، هنگامی که پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر (UDHR) تهیه شد، حقوق فرهنگی به فهرست حقوق بشر جهانشمول و به رسمیت شناخته شده افزوده شد. ماهیت دوگانه‌ای برای حق بر فرهنگ در لایحهٔ بین‌المللی حقوق وجود دارد: از یک سو، حقوق فرهنگی یعنی حمایت از هنرها و علوم و از سوی دیگر، حقوق فرهنگی یعنی حمایت از فرهنگ خاص و گروه‌های اقلیت می‌باشد.

عمدتاً از طریق رویکرد دوم، یعنی حمایت از اقلیت‌ها می‌باشد که نظام حقوق بشر به طور ضمنی از چند فرهنگ‌گرویی حمایت می‌کند. نظام حقوق بشر - با حمایت از مردمانی که جزئی از فرهنگ اصلی کشوری که در آن زندگی می‌کنند، نیستند - به طور آشکار از این دیدگاه که یک جامعه نباید بر یک فرهنگ همگون مبتنی باشد، بلکه باید چند فرهنگی باشد، دفاع می‌کند. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) تصدیق می‌کند که هر کس حق دارد از فرهنگ خاص خود برخوردار باشد. این حمایت تحت لوای عدم تبعیض از طریق حقوقی همچون آزادی بیان و مذهب و همچنین تحت لوای حقوق اقلیت‌ها حاصل شده است. ماده ۲۷ در مورد حقوق اقلیت‌ها به رسمیت شناختن برخی از رسوم فرهنگی آنها و همچنین به رسمیت شناختن نمادین و حمایت مادی از اظهار و حفظ تمایز فرهنگی آنها را شامل می‌شود.^{۱۳} تورنبری^{۱۴} چنین حقی را «مطالبه تمایز و مشارکت یک فرهنگ با شرایط خاص خود در میراث فرهنگی بشریت» توصیف می‌کند (Thomberry, 1995:332).

از این منظر، به روشنی پیداست که این میثاق از چند فرهنگ‌گرویی حمایت می‌کند.

یکی از مشکلات کمیته حقوق بشر (HRC)، تعیین فعالیتی بود که عنصر اصلی یک فرهنگ اقلیت را تشکیل می‌دهد. این کمیته صریحاً اظهار کرده است که مفهوم فرهنگ در ماده ۲۷، یک مفهوم «منجمد شده» نیست. این دیدگاه بر آن است که می‌توان برای حمایت از یک سبک فرهنگی سنتی از زندگی که در طول قرن‌ها تکامل یافته است، به این ماده تمسک کرد؛ برای مثال: در دعوی میان یک جامعه سامی و فنلاند، کمیته این دیدگاه را اتخاذ کرد که «این واقعیت که سامی‌ها روش‌های خود برای جمع‌آوری گوزن شمالی را در طی سال‌ها جرح و تعدیل کرده‌اند و به کمک تکنولوژی مدرن آن را به کار می‌برند، آنها را از تمسک جستن به ماده ۲۷ این میثاق باز نمی‌دارد.»^{۱۵} از این رو، نظام حقوق بشر از منجمد نگه داشتن فرهنگ‌های اقلیت در زمان حمایت نمی‌کند؛ بلکه می‌پذیرد که این فرهنگ‌های سنتی می‌توانند با روش خاص خود توسعه یابند و از حق آنان برای بهره‌مندی از فرهنگ سنتی خاص خود حمایت می‌کند. در این خصوص، نظام حقوق بشر از تنوع فرهنگی جوامع نه تنها به عنوان یک پدیده سنتی بلکه به عنوان یک پدیده مطلوب و دائمی حمایت می‌کند.

این رویکرد به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی محدود نمی‌شود؛ زیرا یک جنبه مهم نظام حقوق بشر حمایت از افراد و فرهنگ‌های خاص آنها می‌باشد که در یک جامعه به صورت «اقلیت» زندگی می‌کنند. به موجب نظام مربوط به اقلیت‌ها، نظام حقوق بشر از حقوق گروه‌های خاص که مبتنی بر حق آنان برای حفظ و عمل به رسوم و سنت‌های فرهنگی‌اشان است، حمایت و آن‌را تقویت می‌کند. با این همه، ارتقا و حمایت از تنوع فرهنگی به حقوق اقلیت‌ها محدود

نمی‌شود؛ زیرا حمایت از حقوق فرهنگی، بخشی از چند سند بین‌المللی دیگر نیز است. برای مثال: اگرچه کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل‌کشی، مفهوم نژادکشی (Ethnocide) را رد می‌کند اما ماده ۲ این کنوانسیون، نابودی آگاهانه فرهنگ یک قوم را منع می‌کند. اعلامیه و برنامه عمل وین نیز بر وظیفه دولت‌ها برای حمایت و ارتقای تنوع فرهنگی تأکید می‌کند. در سطح منطقه‌ای ماده ۱۷ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی را تضمین می‌کند و ماده ۲۲ حق بر توسعه فرهنگی را تأمین می‌کند. همچنین، ماده ۱۳ اعلامیه آمریکایی حقوق و تکالیف بشر بیان می‌کند که هر کس حق دارد در زندگی فرهنگی جامعه نقش داشته باشد. بنابراین، بر اساس مضمون چندین سند حقوقی حقوق بشر می‌توان تصدیق کرد که نظام حقوق بشر به سه طریق متفاوت از چند فرهنگ‌گرایی حمایت می‌کند:

(۱) بقای گروه‌ها: با حفاظت از حق گروه‌های فرهنگی متفاوت برای داشتن بقا (برای مثال حفاظت در برابر نسل‌کشی)؛

(۲) رویکرد حقوق اقلیت‌ها: حفاظت از یک شیوه خاص زندگی؛

(۳) رویکرد میراث: حفاظت و ارتقای تنوع فرهنگی از جنبه حفاظت از فرهنگ‌ها.

از این رو، بر اساس چنین بررسی کلی می‌توان تصدیق کرد که نظام حقوق بشر از طریق همه این اسناد مختلفی که از حق برخوردار از یک فرهنگ متفاوت حمایت می‌کند، حامی چند فرهنگ‌گرایی است؛ اما همان‌طور که پیش از این اشاره شد، در این اسناد مفهوم چند فرهنگ‌گرایی به کار نرفته است. از این منظر، برای حمایت از این دیدگاه که نظام حقوق بشر طرفدار چند فرهنگ‌گرو است، دومین بخش این مقاله به بررسی حقوقی نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر می‌پردازد تا روشن شود آیا نهادهای اصلی و بین‌المللی حقوق بشر به چند فرهنگ‌گرو به عنوان یکی از اصول حقوق بشر اشاره می‌کنند یا خیر.

۲. نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر و چند فرهنگ‌گرو: از حمایت ضمنی تا حمایت صریح همان‌طور که گفته شد، مفهوم چند فرهنگ‌گرو در هیچ یک از اسناد الزام‌آور حقوقی یافت نمی‌شود. اما علی‌رغم این عدم اشاره صریح به چند فرهنگ‌گرو، نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر سازمان ملل که مأموریت دارند بر اجرای معاهدات عمده حقوق بشر نظارت کنند در مواقع متعدد بر تعهدات دولت‌ها برای ارتقای چند فرهنگ‌گرو به عنوان بخشی از تعهدات آنها بر اساس این معاهدات، تصریح کرده است. چون هیچ اشاره مستقیمی به چند فرهنگ‌گرو در این

معاهدات وجود ندارد، بررسی می‌کنیم که تحت کدام حقوق نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر به چند فرهنگ‌گرویی اشاره کرده است. بخش کنونی این مقاله بررسی می‌کند که چگونه این نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر از طریق اشاره به حق تعیین سرنوشت به عنوان یک ابزار برای چند فرهنگ‌گرویی به طور ضمنی به چند فرهنگ‌گرویی اشاره کرده است و چگونه این نهادها، به طور صریح‌تر، اشارات روشن به چند فرهنگ‌گرویی را آغاز کرده است.

گفتمان ضمنی: حق تعیین سرنوشت به عنوان ابزاری برای چند فرهنگ‌گرویی

به موجب حقوق بین‌الملل، در دوران استعمارزدایی، اصل حق تعیین سرنوشت با حق یک ملت برای دست یافتن به استقلال خود پیوند داده شده است.^{۱۶} حق تعیین سرنوشت، علاوه بر اینکه یک اصل مهم برای استعمارزدایی است، یک حق بشری محوری و نخستین حق مطرح در میثاقین می‌باشد. حق تعیین سرنوشت از هیچ تفسیر ثابتی برخوردار نیست؛ یک اصل آزادی برای یک ملت است. همان‌طور که ناپ^{۱۷} استدلال کرده است، حق تعیین سرنوشت، یک نظام حقوقی جدیدی بعد از دوران استعمار به وجود آورده است که بر «سیالیت شیوه تفسیری» متمرکز است (Knop, 2002:16). یک تفسیر مهم از حق تعیین سرنوشت پس از دوران استعمار، حق یک ملت برای اعمال آزادانه فرهنگ خاص خود است. در این خصوص، حق تعیین سرنوشت نیز در مورد تنوع فرهنگی و چند فرهنگ‌گرویی است.

در اظهارنظرهای کمیته حقوق بشر به ماده یک میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به عنوان حق گروه‌های خاص (به ویژه اقوام بومی) برای اعمال فرهنگ‌های خاص خود در محدوده مرزهای ملی اشاره‌هایی شده است. کمیته حقوق بشر در اظهارنظرهای پایانی خود در مورد کانادا تصریح کرد که به موجب حق تعیین سرنوشت، کانادا باید به فرهنگ‌های خاص جمعیت بومی این کشور احترام بگذارد. کمیته حقوق بشر اظهار داشت: «این کمیته تأکید می‌کند که حق تعیین سرنوشت، از جمله، مستلزم این است که همه اقوام باید بتوانند به طور آزادانه منابع و ثروت‌های طبیعی خود را مصرف کنند و نمی‌توان آنها را از ابزار امرار معاش خود محروم کرد (ماده ۱، پاراگراف ۲)».^{۱۸} این کمیته همچنین در اظهارنظرهای نهایی خود در مورد گزارش سوئد تأکید می‌کند که به موجب ماده یک میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی: «طرف دولتی باید ترتیبی اتخاذ کند تا با فراهم کردن امکان تأثیرگذاری بیشتر برای سامی‌ها آنان را در تصمیم‌گیری‌هایی که محیط طبیعی و ابزار امرار معاش آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مشارکت دهد».^{۱۹} در این

چارچوب، حق تعیین سرنوشت ارتباطی با استقلال یا جدایی ندارد؛ بلکه در مورد حق یک گروه متمایز فرهنگی برای برخورداری از فرهنگ خاص خود در محدوده مرزهای ملی است. این رویکرد که با دادخواست‌های فردی و اظهارنظرهای پایانی از سوی کمیته حقوق بشر مورد حمایت قرار گرفت، توسعه جدیدی را در معنای حق تعیین سرنوشت نشان می‌دهد. این حق که به اقوام، حق تعیین آزادانه آینده خود را اعطا می‌کند؛ به معنای حق یک قوم تفسیر می‌شود که در سرزمینی زندگی می‌کنند که در آنجا فرهنگ آنها فرهنگ اکثریت که آزادانه سنت‌های فرهنگی خود را اعمال می‌کنند، نیست. از این منظر، حق تعیین سرنوشت ابزاری برای دعوت از کشورهاست تا تضمین کنند که همه فرهنگ‌های متفاوت محترم هستند و می‌توانند با هم زندگی کنند. این روش تفسیر حق تعیین سرنوشت نشان می‌دهد که کمیته حقوق بشر تلویحاً از این ایده حمایت می‌کند که کشورها باید چند فرهنگی باشند.

شایان توجه است که کمیته حقوق بشر از طریق نظام حقوقی مترقی خود در مورد حق اقوام بومی برای بهره‌مندی از شیوه زندگی خاص خود از رویکرد صرفاً فردگرایانه خود فاصله گرفته است. کمیته حقوق بشر در چند پرونده از جمله شکایات افراد از اعضای جوامع بومی، رابطه‌ای میان فرهنگ و شکل‌های سنتی امرار معاش ایجاد کرده است.^{۲۰} از این منظر، این حمایت صورت گرفته نه فقط حمایت از فرد بلکه حمایت از گروه نیز می‌باشد. به طور سنتی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تنها برای افراد قابل اجراست نه برای گروه‌ها یا فرهنگ‌های خاص؛ زیرا این حقوق به فرد اعطا می‌شود. همچنین، بسیاری از اسناد بین‌المللی حقوق بشر دولت‌ها را ملزم می‌کند که در انتخاب یک فرهنگ خاص توسط افراد مداخله نکنند. برای مثال: انتخاب یک مذهب و عمل به آن؛ معاشرت با هر کسی که فرد دوست دارد؛ تشکیل خانواده و مانند آن. اما هیچ کدام از این حقوق به حق جمعی جهت برخورداری از حمایت فرهنگی نمی‌پردازد. در این خصوص، تفسیر اخیر کمیته حقوق بشر از حق تعیین سرنوشت، که حق یک قوم است، دیدگاه جدیدی را در مورد دوگانگی میان حقوق فردی و حقوق جمعی پدید آورده است. بر اساس این تحولات نه فقط حق افراد برای عمل به آداب و رسوم فرهنگی متفاوت خود بلکه حق یک قوم برای اعمال فرهنگ خاص خود در محدوده مرزهای ملی به رسمیت شناخته می‌شود. این توسعه به روشنی از این دیدگاه حمایت می‌کند که میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را می‌توان از مجرای حق تعیین سرنوشت حامی چند فرهنگ‌گرو تفسیر کرد. این رویکرد مبتنی بر حق تعیین سرنوشت بر این واقعیت تأکید می‌کند که از این دیدگاه، چند فرهنگ‌گرو به معنای حق یک گروه خاص برای

اعمال الگوهای فرهنگی خاص خود در درون یک جامعه اصلی و بزرگ است و بدین ترتیب یک رویکرد مبتنی بر حق بر توسعه فرهنگی مستقل را تأیید می‌کند. از چنین منظری، نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر از این دیدگاه حمایت می‌کنند که جامعه چند فرهنگی هم دلالت بر جامعه‌ای دارد که در آن فرهنگ‌های متفاوت مجاز هستند که در کنار هم توسعه یابند و هم دلالت بر جامعه‌ای دارد که در آن فرهنگ‌های متفاوت با یکدیگر در هم تنیده شده‌اند. در این ارتباط، ساختار حقوقی، هم باید جنبه‌های یکپارچگی و هم باید توسعه مستقل را دربرگیرد. اخیراً، نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر با صراحت بیشتر و به طور خاص‌تر از چندفرهنگ‌گرویی حمایت کرده‌اند.

حمایت صریح از چند فرهنگ‌گرویی

علاوه بر اشاره‌های تفسیری به چند فرهنگ‌گرویی از مجرای حق تعیین سرنوشت و اقدامات خاص، به تازگی نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر چند اشاره صریح به چند فرهنگ‌گرویی داشته‌اند. مجموعه معاهدات حقوق بشر از قانون چند فرهنگ‌گرویی کانادا بسیار حمایت کرده و از چنین قانونی به عنوان یک توسعه مثبت، از حیث احترام به اسناد مختلف حقوق بشر، استقبال کرده است. کمیته حقوق کودک به طور تلویحی از مفهوم چند فرهنگ‌گرویی به عنوان بخشی از این کنوانسیون حمایت کرده است. برای مثال، این کمیته در اظهارنظرهای پایانی خود در مورد گزارش کانادا این‌گونه بیان کرد: «این کمیته، تحولات مثبت در خصوص اقدامات انجام گرفته برای ارتقا و حمایت از تنوع فرهنگی و اقدامات قانونی خاص در مورد [رفع] تبعیض، از جمله قانون چند فرهنگ‌گرویی را مورد توجه قرار می‌دهد...»^{۲۱}

همچنین، کمیته رفع تبعیض نژادی نیز از چنین تحولات ملی به عنوان یک گام ضروری به سوی ارتقای حقوق بشر استقبال کرده است. این کمیته اظهار می‌دارد: «این کمیته اهمیت محوری قانون چند فرهنگ‌گرویی و تدوین سیاست‌های مربوطه توسط دولت، از جمله انجام اقداماتی برای حمایت و ارتقای تنوع فرهنگی را مورد توجه قرار می‌دهد.»^{۲۲}

این کمیته، به طور خاص به این واقعیت تأکید کرد که تلاش‌های [دولت] کانادا برای ارتقای چند فرهنگ‌گرویی به عنوان شیوه‌ای برای مبارزه با نژادپرستی، گامی مطلوب در جهت تعهدات این دولت بر اساس کنوانسیون بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی (ICERD) بوده است. به طور خاص‌تر، این کمیته تصریح کرد: «در خصوص ماده ۷ این کنوانسیون، اعضای کمیته، عموماً از اقدامات مختلف صورت گرفته در کانادا برای مبارزه با تعصب نژادی و ارتقای چند فرهنگ‌گرویی استقبال می‌کنند.»^{۲۳}

در رویه کمیته رفع تبعیض نژادی، اشاره صریح به چند فرهنگ‌گرویی و حمایت از آن به کانادا محدود نمی‌شود. برای مثال: این کمیته در اظهارنظرهای پایانی خود در مورد گزارش کرواسی از طراحی یک پروژه آموزشی استقبال کرد که هدف از آن نیل به تساوی برای اقلیت‌ها و ارتقای چند فرهنگ‌گرویی بود.^{۲۴} با نگاهی به رویه اخیر این کمیته می‌توان تصریح کرد که کمیته رفع تبعیض نژادی به طور فزاینده‌ای از این دیدگاه حمایت می‌کند که وضع قانون برای ارتقای چند فرهنگ‌گرویی بخشی از تعهدات دولت‌ها را بر اساس کنوانسیون بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی (ICERD) تشکیل می‌دهد. به ویژه، با بررسی گزارش‌های کمیته رفع تبعیض نژادی برای سال ۲۰۰۴، افزایش قابل توجه‌ای در اشاره‌های این کمیته به چند فرهنگ‌گرویی دیده می‌شود. برای مثال: این کمیته در آخرین اظهارنظرهای خود در خصوص اجرای این کنوانسیون توسط [دولت] پرتغال، به عنوان یک عامل سازنده، کاری را مورد توجه قرار می‌دهد که به وسیله دفتر ملی چند فرهنگ‌گرویی انجام گرفته است.^{۲۵} در ماه مارس ۲۰۰۴، کمیته رفع تبعیض نژادی به رویدادی در هلند در مورد نشانه‌های یهودستیزانه و اسلام‌هراسی اشاره کرد و این کمیته طرف دولتی را تشویق کرد تا نسبت به ارتقای آگاهی عمومی درباره تنوع و چند فرهنگ‌گرویی در همه سطوح آموزشی اقدام کند.^{۲۶} همچنین، این کمیته توصیه کرده است که اسپانیا «در همه سطوح آموزشی به ارتقاء آگاهی عمومی درباره تنوع و چند فرهنگ‌گرویی ادامه دهد و اقدامات مؤثری را برای تسهیل ادغام گروه‌های اقلیت در جامعه اسپانیا عملی کند.»^{۲۷} از این رو، حتی اگر کنوانسیون بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی به چند فرهنگ‌گرویی اشاره نکند، این کمیته این رویکرد را بسط و گسترش داده است که به موجب این کنوانسیون، دولت‌ها باید یک نظام آموزشی را ایجاد کنند که از چند فرهنگ‌گرویی حمایت کند.

در اغلب موارد، کمیته رفع تبعیض نژادی یکی از نهادهای ناظر بر معاهدات بوده است که بیشترین اشاره‌های مستقیم را به مفهوم چند فرهنگ‌گرویی کرده است. با این وجود، یکی از محدودیت‌های این کمیته، فقدان یک تعریف حقوقی درباره چند فرهنگ‌گرویی است. علت این فقدان تعریف، شکل‌گیری بحث‌های متعدد میان اعضای کمیته بوده که از پیشینه فرهنگی بسیار متفاوتی برخوردار بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

مهمترین نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که حتی اگر اسناد حقوق بشر به چند فرهنگ‌گرویی اشاره نکنند نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر تصریح کرده‌اند که چند فرهنگ‌گرویی یکی از تعهدهایی است که از میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی

نتیجه می‌شود. حتی اگر این مفهوم، خود فاقد نوعی تفسیر و تعریف حقوقی دقیق باشد، نهادهای ناظر بر معاهدات حقوق بشر به طور صریح از این ایده حمایت کرده‌اند که باید به تنوع فرهنگی در هر جامعه احترام گذاشت. نظام حقوق بشر حامی تنوع فرهنگی است و فرهنگ یک مفهوم انعطاف‌پذیر و در حال تحول است و در ظرف زمان منجمد و بی‌حرکت نیست و فرهنگ را نباید به تنهایی در نظر گرفت. نظام حقوق بشر نقشی برای ایفا کردن در این بحث دارد، چه اینکه اغلب تنوع فرهنگ‌ها امری غیرعادی تلقی می‌شود. توسعه کنونی هنجارهای بین‌المللی در زمینه حقوق فرهنگی از دولت‌ها دعوت می‌کند تا در نظام‌های ملی، سیاسی، قضایی و قانون‌گذاری خود مجالی را برای تنوع فرهنگی باز کنند و این کار را با اعطای حق به گروه‌های اقلیت جهت برخورداری از فرهنگ خاص خود در درون نظام ملی عملی سازند. نظام حقوق بشر با جانبداری از حمایت از تنوع فرهنگی بر این ایده مبتنی است که تنوع فرهنگی یک پدیده طبیعی و عادی است که باید تشویق و حمایت شود. هر بار که مفاهیمی همچون مفهوم به اصطلاح «برخورد تمدن‌ها» مطرح می‌شود، تأکید بر اینکه جوامع «تک فرهنگی» نیستند و نباید باشند و اینکه حقی برای متفاوت بودن وجود دارد، اهمیت حیاتی گفتمان حقوق بشر در باب چند فرهنگ‌گرو را برجسته می‌سازد.

یادداشت‌ها

1. Jeremie Gilbert

۲. ر.ک: اعلامیه دوربان و برنامه عمل، مسائل عمومی، صفحه ۵، پاراگراف ۵.

3. See: W. Richard, *Human Rights, Culture and Context: Anthropological Perspectives*, London: Pluto Press, 1997; see also: C. Lévi-Strauss, *Race et histoire*, Paris: Denoel & UNESCO, 1952; N. Rouland, *L'anthropologie Juridique*, Paris: PUF, 1990.

4. *Oxford Dictionary of English* (2nd. ed., Oxford, 2002).

۵. در خصوص این موضوع، ر.ک:

R. O'Keefe, "The 'right to take part in cultural life' under Article 15 of the ICESCR", 47 *I.C.L.Q.* 904 (1998); see also: P. Thornberry, *Indigenous Peoples and Human Rights* (Manchester: Manchester University Press, 2002), pp. 162-72 and 194-6; A. Eide, "Cultural Rights and Minorities: Essay in Honour of Erica-Irene Daes", in G. Alfredsson and M. Stavropoulou (eds), *Justice Pending: Indigenous Peoples and Other Good Causes, Essays in Honour of Erica-Irene A. Daes* (The Hague: Martinus Nijhoff Publishers, Raoul Wallenberg Institute, Vol. 10, 2002), p. 85.

6. UNESCO, *Projet relatif à une déclaration des droits culturels*, Fribourg: Editions Universitaires, 1993.

7. A. Kuper, *Culture: The Anthropologists' Account*, Harvard University Press, 2000.

8. and see: UNDP, *Human Development Report 2004*, New York: UNDP, 2004, pp: 88-90.

9. See: W. Connor, "Nation-building or Nation Destroying", 24 (3) *World Politics* 319 (1972); see also, Timo Makkonen, *Identity, Difference and Otherness, The Concepts of 'Peoples', 'Indigenous People' and 'Minority' in International Law*, Helsinki: Erik Castren Institute of International Law and Human Rights, 2000.

10. Kuper

11. See for example: Paul Keal, *European Conquest and the Rights of Indigenous Peoples The Moral Backwardness of International Society*, Cambridge, 2003.
12. See: J. Morsink, *The Universal Declaration on Human Rights, Origins, Drafting and Intent*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1999; B. Van Der Heijden and B. Tahzib-Lie (eds.) *Reflections on the Universal Declaration of Human Rights: A Fiftieth Anniversary Anthology*, The Hague: Martinus Nijhoff, 1998.
13. See: G. Pentassuglia, *Minorities in International Law*, Council of Europe, 2002.
14. Thornberry
15. *I. Länsman et al. v. Finland* (Communication No. 511/1992), UN Doc. CCPR/C/57/1.
16. R. Sureda, *The Evolution of the Right to Self-Determination: A Study of the United Nations Practice*, Leiden: Sijthoff, 1973.
17. Knop
18. U.N. Doc. CCPR/C/79/Add.105, 7 April 1999.
19. U.N. Doc. CCPR/CO/74/SWE.
20. Joshua Castellino & Jérémie Gilbert, “Self-Determination, Indigenous Peoples and Minorities”, *Macquarie Law Journal*, Vol.3, 2003.
21. CRC/C/15/Add.215 (2003).
۲۲. اظهار نظرهای پایانی کمیته رفع تبعیض نژادی، کانادا (2002/11/01. A/57/18, paras.315-343)
۲۳. اظهار نظرهای پایانی کمیته رفع تبعیض نژادی، کانادا (اظهار نظرها/ نظرات پایانی) (1994/08/02. A/49/18, paras.298-331 para. 310).
۲۴. اظهار نظرهای پایانی کمیته رفع تبعیض نژادی، کرواسی، Croatia. 2002/05/21. CERD/C/60/CO/4. (Concluding Observations/Comments), para. 5.
۲۵. اظهار نظرهای پایانی کمیته رفع تبعیض نژادی، پرتغال، (اظهار نظرها/ نظرات پایانی) (2004/12/10. CERD/C/65/CO/6, para. 5)
۲۶. اظهار نظرهای پایانی کمیته رفع تبعیض نژادی، هلند، (اظهار نظرها/ نظرات پایانی) (2004/05/10. CERD/C/64/CO/7, para. 10)
۲۷. اظهار نظرهای پایانی کمیته رفع تبعیض نژادی، اسپانیا، (اظهار نظرها/ نظرات پایانی) (2004/04/28. CERD/C/64/CO/6, para. 10)

منابع

- C. Krause and A. Rosas, *Economic, Social and Cultural Rights – A Textbook*, Dordrecht: Martinus Nijhoff, 1995.
- Knop, Karen. *Diversity and Self-Determination in International Law*, Cambridge, 2002.
- Kuper, Adam. *Culture: The Anthropologists' Account*, Harvard University Press, 2000.
- Kymlicka, Will. *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*, 1995; Charles. Taylor, *Multiculturalism and the Politics of Recognition*, 1992.
- P. Thornberry, “Minority Rights”, in *Collected Courses of the Academy of European Law*, VI-2, 1995.
- Parekh, Bhikhu. *Rethinking Multiculturalism, Cultural Diversity and Political Theory*, Palgrave, 2000.